

باخت. یادش گرامی باد.

سخنران از "کمیته دفاع از حقوق زن در ایران"

هدف از سمینار امروز بیش از هر چیز تشریح ریشه‌های ستمکشیدگی زنان و بررسی مختصری از وجوه مختلف آن است. بررسی گسترده بر وجوه این ستمکشیدگی مستلزم مطالعه و بحث بیشتر و تشکیل سمینارهای متعدد دیگر است. به نظر من نقطه‌ی شروع برای پی بردن به ریشه‌های ستمکشیدگی زنان باید درک و قبول وجوه عمده‌ی آن باشد و به همین دلیل است که معرفی آنها را در اینجا لازم می‌بینم.

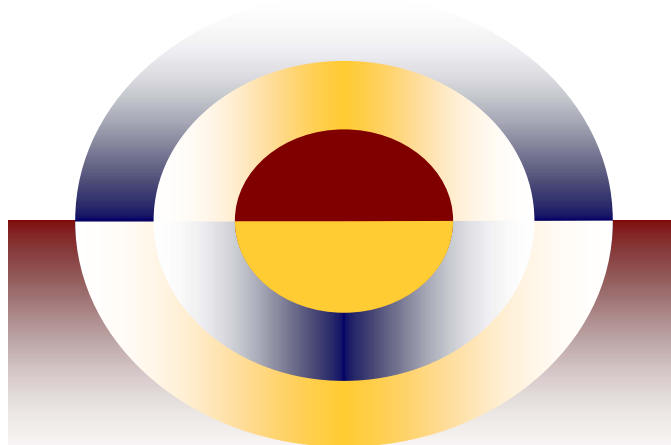
لازم به تذکر است که مطالبی که در این مقاله ارائه می‌شود الزاماً شامل نظریات مورد قبول همه‌ی اعضاء کمیته دفاع از حقوق زن در ایران نیست.

ستمکشیدگی زنان یک مساله‌ی تاریخی و جهانی است. بدین معنا که زنان قرن‌هاست در همه‌ی جوامع ستم می‌بینند، ولی شدت و ضعف آن به موقعیت مشخص هر جامعه‌ای، سطح رشد اقتصادی و فرهنگی، نفوذ مذهب، سنن و آداب، و سطح تشکل و مبارزه‌ی زنان، بستگی دارد.

موقعیت فرودست زنان از نقطه نظر حقوق نابرابر اجتماعی و عدم استقلال فردی و همچنین محدودیت‌های خانوادگی به هیچوجه یک امر ناشی از خصوصیات ذاتی زنان نیست و در نتیجه نمی‌تواند امری باشد که همیشه وجود داشته و یا وجود خواهد داشت. وابستگی زن و فرودستی او به ماهیت مشخص کار و نقشی که جامعه به او محول می‌کند (و سایر عوامل) بستگی دارد.

همچنین باید در نظر گرفت که موقعیت فرودست زنان از ویژگی خاصی برخوردار است و با بقیه‌ی گروه‌های تحت ستم در جامعه تفاوت دارد. زنان نیمی از جمعیت کل بشر را تشکیل می‌دهند و برای برخورد به این مساله و تلاش برای حل آن یک شکل ویژه سازماندهی لازم است.

شد. این بیانیه که به همت یکی از فعالین جنبش زنان تهیه شد و امضای چندین حزب و گروه چپ را با خود به همراه داشت، امیدی در جنبش چپ و همچنین میان فعالین جنبش زنان دامن زد. برای نخستین بار جنبش چپ ایران سعی کرد معیارهای حداقل خود را نسبت به مسئله‌ی زنان بیان کند و استانداردهای حداقلی که شاخص جنبش چپ در ایران است را پیش رو داشته باشد، هر چند این امید چندان پا نگرفت و تقویت نشد. اما این امر یکی از مسایل بسیار عاجل جامعه‌ی ایران، جنبش کمونیستی و جنبش زنان است و هنوز پاسخ می‌طلبد.



بررسی ریشه‌های ستم کشیدگی زنان

"انجمن زنان ایرانی و "کمیته دفاع از حقوق زن در ایران" در تاریخ ۷ و ۸ فوریه ۱۹۸۷ سمیناری را تحت عنوان "بررسی ریشه‌های ستمکشیدگی زنان" در لندن برگزار کردند. از آن تاریخ بیست سالی است که می‌گذرد. در این سمینار چهار سخنرانی ارائه شد که تنها سه سخنرانی در دسترس قرار دارد. به خاطر اهمیت نظری دلایل "ریشه‌های ستمکشیدگی زنان" در جنبش سوسیالیستی این سخنرانی‌ها دوباره به ترتیب منتشر خواهند شد. در این شماره نخستین سخنرانی این سمینار که توسط یکی از اعضای "کمیته دفاع از حقوق زن" ارائه شد، در اختیار خوانندگان "سامان نو" قرار می‌گیرد. در ضمن، باید اشاره کرد که یکی از کسانی که در برگزاری این سمینار نقش فعالی داشت "نازی مزکا" بود که در بمب‌گذاری‌های تروریست‌های اسلامی ۷ جولای ۲۰۰۵ در شهر لندن جان





نیز در همه‌ی اعصار به‌همین صورت بوده است و می‌دانیم که این حتی در یک قرن اخیر نیز صدق نمی‌کند. این گونه بحث‌ها اغلب این نتیجه‌گیری را نیز به دنبال خواهد داشت که جای زنان در خانه و مسئولیت آنان نگهداری از فرزندان است، و این سرنوشت طبیعی زنان است.

بالا بردن سطح آگاهی سوسیالیستی عاملی است که درک ریشه‌های ستمکشیدگی و فرودستی زنان را آسان‌تر می‌کند و این امر فقط در پروسه‌ای که طی آن ترس‌های فردی و پنهانی زنان به آگاهی دسته-جمعی آنان برای درک ریشه‌های این ترس‌ها تبدیل می‌شود، انجام-پذیر است. در نتیجه‌ی این آگاهی موقعیتی بدست می‌آید که در آن زنان این ترس‌ها را بصورت مشکلات اجتماعی دیده و با اظهار خشم و نگرانی خود در این زمینه و مبارزه برای رفع این مشکلات به آن‌ها شکلی سیاسی می‌دهند.

بسیاری از سوسیالیست‌های کشورهای گوناگون تاکنون مساله‌ی

در اینجا به گفته‌ای از انگلس (نقل قول از مقدمه‌ی منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت) که به اعتقاد من مهم است، اشاره کنم: "عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و تجدید تولید حیات بلافصل است... و این خود ماهیتی دوگانه دارد. از یکسو تولید وسایل معیشت... و از سوی دیگر تولید خود انسان‌ها، روابط اجتماعی که مردم یک جامعه مشخص تحت آن زندگی می‌کنند، توسط دو نوع تولید شکل می‌گیرند: توسط مرحله‌ی تکامل کار از یکسو و خانواده از سوی دیگر، بنا بر این، ما باید سعی کنیم به شناخت صحیحی از رابطه‌ی میان تولید نیروی انسانی و تولید وسائل معیشت در کل نظام تولید و باز تولید دست یابیم."

تولید انسان جدید که از واقعیت طبیعی زایا بودن زنان ناشی می‌شود نباید به ستمکشیدگی آنان منجر شود. مثلاً، در دوران اولیه جامعه بشری وظیفه‌ی تولید نسل جدید حتی باعث برتری زنان شد. در واقع، این ادعا که موقعیت فرودست زنان همیشه وجود داشته و به‌همین صورت نیز باقی خواهد ماند، شبیه این برداشت است که شکل خانواده





ستمکشیدگی زنان را صرفاً در ارتباط مستقیم و همزمان با ایجاد مالکیت خصوصی دیده و توضیح داده‌اند. این دسته از سوسیالیست‌ها مبتنی بر این روش ساده‌نگرانه است که چنین نتیجه‌گیری را می‌کنند که با از بین رفتن مالکیت خصوصی، یعنی با انقلاب سوسیالیستی، مسأله‌ی ستمکشیدگی زنان نیز خود به خود حل خواهد شد.

چنانچه نظری به موقعیت زنان در شوروی بیندازیم مشاهده می‌کنیم که موقعیت فرودست زنان با حفظ واحد خانواده بشکل یک نهاد خصوصی، حتی علیرغم شرکت وسیع‌شان در تولید همچنان باقی مانده است. از این بیان چنین نتیجه‌گیری می‌شود که صرفاً با انقلاب سوسیالیستی نمی‌توان به موقعیت فرودست زنان خاتمه داد. مشکل پیچیده‌تر از آنست که تا کنون اغلب سوسیالیست‌های سنتی نداشته‌اند.

در ارتباط با مطلب بالا و در برخورد به مالکیت خصوصی و ارتباطش با ستمکشیدگی زنان باید گفت که موقعیت فرودست زنان در دوران قبل از پیدایش مالکیت خصوصی هم وجود داشته و مالکیت خصوصی آنرا تشدید کرده و تغییر داده است. بعبارت دیگر، مارکسیسم نمی‌تواند موقعیت فرودست زنان و مسأله ستمکشیدگی آنان را تنها بر اساس مقولات کار و سرمایه توضیح دهد.

البته باید در ضمن متذکر شوم که بر خلاف فمینیست‌های رادیکال و فمینیست‌های انقلابی، مسأله‌ی ستمکشیدگی زنان را جدا از مقولات کار و سرمایه نیز نمی‌توان توضیح داد. فمینیست‌ها تأکیدشان را بر تفاوت جنسی گذاشته‌اند. بنابراین، فمینیست‌ها ریشه‌های ستم بر زن را بر اساس حاکمیت مرد و نه بر اساس ستم طبقاتی بررسی می‌کنند. آنها، در واقع، ستم بر زن را عمیق‌تر از ستم طبقاتی می‌دانند.

در اینجا برای اینکه بتوانیم روشن کنیم که کجا عملکرد ستم جنسی از ستم طبقاتی متمایز است و کجا می‌تواند بر آن منطبق باشد، باید چند مقوله مورد بحث را در نظر گیریم :

۱- پدرسالاری

پدرسالاری قبل از مالکیت خصوصی و دوره مالکیت قبیله‌ای شکل گرفت و اولین شکل نابرابری اجتماعی بین زن و مرد را نمودار ساخت. برخی از فمینیست‌ها کل مسأله‌ی ستمکشیدگی زنان را بواسطه این

مقوله توضیح می‌دهند.

اما، مارکسیست‌ها، نه تنها پدیده پدرسالاری، که ارتباط بین آن و وجوه تولیدی مشخص (منجمله سرمایه‌داری) را تجزیه و تحلیل می‌کنند. این به این دلیل است که آن‌ها معتقد نیستند که می‌توان تحت انقیاد بودن زنان را از سایر اشکال و انواع استثمار و ستم که در جوامع طبقاتی اعمال می‌شوند، جدا کرد.

معهداً آنها راه‌هایی که مارکسیست‌های سنتی برگزیده‌اند تا مسأله ستمکشیدگی زن را چه از نظر تئوری و چه از نظر عملی حاشیه‌ای وانمود کنند، و این مسأله را صرفاً نوعی اثر فرعی استثمار طبقاتی معرفی کنند، رد می‌کنند. ولی این اعتقاد را نیز دارند که در جامعه امروزی و در دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم و در تلاش برای تغییر هستیم، ستمکشیدگی زن بطور جداناپذیری با سازمان سرمایه‌داری در ارتباط است، و بنا براین، برای درک مسأله ستم بر زن ما باید سرمایه‌داری را نیز درک کنیم و در مبارزه برای تغییرش درگیر شویم.

در بررسی پدرسالاری، این سوال باید مطرح شود که چه مشخصه‌هایی از اشکال مختلف جامعه مرد را در مقایسه با زن در موقعیت سلطه قرار می‌دهد؟ سوالی که فمینیست‌های رادیکال و فمینیست‌های انقلابی مطرح نمی‌کنند و در نتیجه مبارزه مورد نظرشان به مبارزه علیه قدرت مرد و موسسات اجتماعی که از طریق آنها این قدرت تجدید تولید می‌شود، مثل ازدواج و خانواده، خلاصه می‌شود.

آنها عقیده دارند که مردان برای تحت انقیاد کشیدن زنان یک خواسته بیولوژیکی دارند. در این صورت باید این سوال را از آنان کرد که چگونه زنان می‌توانند از یوغ قدرت مردان رها شده و برای اجتماعی غیر پدرسالار مبارزه کنند. بعنوان مثال از این فمینیست‌ها می‌توان به فایرستون، کریستین دلفی و کیت میلر اشاره کرد.



انگلس با اتکاء به این دلیل که در خانواده‌ی کارگر عامل عشق وجود دارد و این مهم است، و دیگر اینکه مساله ارث وجود ندارد، ستم در خانواده را در طبقات مختلف به این صورت دیده است که در خانواده‌ی بورژوا ستم بر زن بیشتر از خانواده‌ی کارگر روا می‌شود، در صورتی که واقعیت عکس این است.

در صنعت را چگونه می‌توان توضیح داد؟ اگر جنس و طبقه را یکسان بگیریم چطور می‌توانیم نابرابری زن و مرد را توضیح دهیم؟

انگلس در این زمینه می‌گوید، تقسیم جنسی فراگیرتر از تقسیم طبقاتی است ولی در طبقات مختلف متفاوت است. (در اینجا فراگیرتر به معنی این است که قبل از ستم طبقاتی، ستم جنسی اعمال می‌شده است). اگر چه این گفته درست است ولی بنظر می‌رسد که انگلس با اتکاء به این دلیل که در خانواده‌ی کارگر عامل عشق وجود دارد و این مهم است، و دیگر اینکه مساله ارث وجود ندارد، ستم در خانواده را در طبقات مختلف به این صورت دیده است که در خانواده‌ی بورژوا ستم بر زن بیشتر از خانواده‌ی کارگر روا می‌شود، در صورتی که واقعیت عکس این است.

انگلس در این ارتباط می‌گوید: "عشق جنسی زن و شوهر، فقط در میان طبقات ستمکش، یعنی امروزه در میان پرولتاریا، یک قاعده می‌تواند باشد و هست ... در اینجا تمام پایه‌های یکتاهمبسی کلاسیک از میان رفته‌اند. در اینجا فقدان کامل همه نوع مالکیت که یکتاهمبسی و تسلط مرد برای تضمین و توارث آن بوجود آمده بود، مشاهده می‌شود. بنابر این، در اینجا ابدانگیزه‌ای برای اعمال تسلط مرد وجود ندارد.... در اینجا عوامل تعیین‌کننده، مناسبات شخصی و اجتماعی کاملاً متفاوتی هستند. بعلاوه، از آنجا که صنایع بزرگ زن را از خانه به بازار کار و کارخانه منتقل کرده و او را در بسیاری اوقات نان آور خانواده نموده است، آخرین بقایای تسلط مرد در خانه‌ی پرولتری پایه‌های خود را از دست داده است."

فایرستون بر این عقیده است که بازتولید نسل بشر بر اساس دو جنس همواره شالوده‌ی اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و اقتصاد اجتماعی در واقع فقط روبنای این تولید نسل بشر است. او تفاوت بین دو جنس (sex) بعنوان یک مقوله بیولوژیک را با مقوله‌ی تفاوت جنسی بشکل اجتماعی (gender) آن یکی می‌بیند. حال آنکه دومی، یعنی مقوله تفاوت جنسی بشکل اجتماعی، بر اساس نابرابری ایجاد شده است. در بین خود فمینیست‌ها این نظریه رد شده و امروزه بسیاری از آن‌ها سعی می‌کنند پدرسالاری را از زاویه اجتماعی بررسی کرده و آنرا تاریخی، یعنی بر اساس ماتریالیسم بررسی کنند.

مثلاً کریستین دلفی عقیده دارد که تفاوت جنسی یک مقوله اجتماعی است و باید تاریخی بررسی شود. اما در ضمن اعتقاد دارد که ستم ناشی از این تفاوت در جوامع بشری فراگیرتر از ستم طبقاتی است. مثالش هم زن بورژواست که طلاق می‌گیرد و باید برای زنده ماندن کار کند. در اینجا هم بحث واقعی بر سر این است که مساله اصلی سلطه‌ی مردان بر زنان است و نه ستم طبقاتی.

کیث میلث نیز (در کتاب سیاست جنسی) عقیده دارد که گروه مردان از بدو تولد حقوق ویژه‌ای بر زنان دارند که در جامعه‌ی مدرن عمیق‌تر و شدیدتر از تقسیم طبقاتی است و تقسیم طبقاتی درون زنان موقتی و بی‌اهمیت است.

در اینجا بهتر است متذکر شویم که پدرسالاری وجه مستقلی از ستمکشیدگی زنان نیست، و می‌تواند بعنوان پیش درآمدی بر آن وجوه، آنرا در نظر گرفت و بررسی کرد.

۲- تقسیم جنسی و تقسیم طبقاتی

از طرف دیگر، در بین مارکسیست‌ها نیز این گرایش وجود دارد که تقسیم جنسی را منطبق بر تقسیم طبقات ببینند و در نتیجه طبقات را بر اساس مجموعه‌ای از خانواده‌ها توضیح بدهند و نه بر اساس فرد. در چنین نظریه‌ای ستم طبقاتی بر خانواده‌ها اعمال می‌شود و بنا بر این ستمی که بوضوح بر زن درون خانواده اعمال می‌گردد، توضیح داده نمی‌شود. حتی اگر اینرا هم فرعی بگیریم، نابرابری بین زن و مرد



باز تولید نسل و نگهداری فرزندان و پرورش آنها به نحوی که مطیع و فرمانبردار والدین باشند را عهده‌دار باشد.

سرمایه‌داری ایده مالکیت خصوصی فردی را در محتوای جدیدی بیان کرد. به این صورت که حق مالکیت فردی را بر اساس "آزادی و برابری" که در فتوایسوم وجود نداشت، وعده داد. و برای اینکه بتواند این مساله را بر پایه‌ای محکم بنا کند، حفظ خانواده را بشکل یک نهاد قدیمی ضروری دید. دیگر اینکه برای بورژوازی تبدیل خانواده به یک قلمروی خصوصی سودمند بود. و این امر بخصوص برای افرادی صادق است که در جامعه دائماً سرکوب شده و چیزی بدست نمی‌آورند و در نتیجه خانواده را قلمروئی می‌بینند که در آن بر زن و فرزندان حاکمیت کنند. تبدیل خانواده به یک قلمروی

خصوصی باعث سرکوب زنان شده است، و همین قلمروی خصوصی باعث شده که حتی بخشی از چپ هم به آن بعنوان پناهگاه طبقه کارگر نگاه کند. در اینجاست که چپ، محافظه کاری خانواده را در مبارزات و اعتصابات نادیده گرفته و به نقش تفرقه‌افکنانه خانواده‌های مختلف در تقابل منافع‌شان و ستم بر زنان درون این نهاد کم بها می‌دهد.

اهمیت دیگر خانواده برای سرمایه‌داری اینست که از طریق آن ارتش ذخیره‌ی کار را محقوظ نگه می‌دارد، از طریق خارج نگهداشتن زنان از عرصه تولید دستمزد کمتری به واحد خانواده می‌دهد، مصرف‌کنندگان بیشتری برای بازار خود به وجود می‌آورد و از طریق خانواده است که باز تولید نیروی کار برایش ارزان‌تر تمام می‌شود.

البته این نکته را باید در نظر داشت که امروزه تقسیم جنسی در خانواده آنقدر ریشه دوانده که از نظر تثوریک اصولاً مساله این نیست که این امر بنفع بورژوازی است یا نه. اصولاً تغییرش غیر عملی است، زیرا این شکل از خانواده برای بازتولید جامعه بورژوازی ضرورت دارد و در نتیجه امکان از بین رفتن آن در جامعه سرمایه‌داری وجود ندارد.

در اینجا قبل از اینکه به وجوه ستمکشیدگی زنان بپردازیم، بهتر است که به موقعیت خانواده در جامعه ماقبل سرمایه‌داری اشاره کنیم. البته این مقوله‌ای است که احتیاج به مطالعه و بحث فراوان دارد و خود می‌تواند موضوع مورد بحث یک سمینار باشد. مقایسه موقعیت خانواده در جامعه‌ی ماقبل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری بدین دلیل اینجا آورده می‌شود که تفاوت وضع خانواده در جامعه‌ای که تولید

برای مبادله نیست با وضع آن در جامعه سرمایه‌داری که تولید فقط وقتی دارای ارزش (طبق تعریف اقتصاد سرمایه‌داری) است که برای مبادله باشد، نشان داده شود. و همینطور برای نشان دادن تفاوت مالکیت خصوصی فردی در خانواده ماقبل سرمایه‌داری و در خانواده سرمایه‌داری در چارچوب جدید "آزادی و برابری".

در جوامع ماقبل سرمایه‌داری مالکیت خصوصی فردی رونق داشت. افراد خانواده دهقان با هم و برای هم کار می‌کردند و واحدهای خانواده و تولید هم‌خوان بودند. کار بر اساس دستمزد

صورت نمی‌گرفت. در آن دوره تولید خارج از واحد خانواده بطور کلی اهمیت زیادی نداشت

و در سطح نازلی در کل جامعه قرار داشت. مهارت از اهمیت زیادی برخوردار نبود، تقسیم کار طبیعی بود و نه بر اساس مهارت. تولید و مصرف در این دوره از طریق خانواده بعنوان یک واحد اجتماعی انجام می‌گرفت. سازمان سرمایه‌داری کار، اما، مالکیت خصوصی را از افراد گرفت و آنرا بصورت ثروت انباشت شده و تحت مالکیت خصوصی سرمایه‌داران در می‌آورد. معه‌ذا در خانواده، نوعی از مالکیت خصوصی فردی پا به پای مالکیت سرمایه‌داری برای عده کثیری ادامه داشته است. انگلس می‌گوید: "زنان، تحت مالکیت خصوصی مردان موظف به وفاداری به ازدواج و تولید وارث برای این مالکیت خصوصی هستند". مالکیت خصوصی فردی در خانواده خود را از این طریق نشان می‌دهد که زن وظیفه دارد نسبت به شوهر وفادار بماند و انجام کارهای خانه و

سرمایه‌داری ایده مالکیت خصوصی فردی را در محتوای جدیدی بیان کرد. به این صورت که حق مالکیت فردی را بر اساس "آزادی و برابری" که در فتوایسوم وجود نداشت، وعده داد. و برای اینکه بتواند این مساله را بر پایه‌ای محکم بنا کند، حفظ خانواده را بشکل یک نهاد قدیمی ضروری دید



امروزه چطور مورد ستم قرار می‌گیرند، باید تئوری ستم بر زنان را بمثابه ستم جنسی بر کل زنان در نظر بگیریم و در عین حال شرایط تاریخی خاص این ستم را از نظر دور نداریم.

تا کنون شرایط فرودست زنان و وجوه مختلفی که تحت آنها ستم بر زن روا شده است و هم چنین وحدت پیچیده بین این وجوه شناخته نشده و در نتیجه به ریشه‌های ستم بر زن سطحی و ساده‌نگرانه برخورد شده است. بدین معنی که تا کنون تاکید بر روی شرکت فعال زنان در تولید بعنوان عامل اصلی رهایی زن بوده است و در نتیجه محور اشکال گوناگون ستم جنسی مطرح نشده است و بهمین دلیل است که مساله ستم بر زن علیرغم دست‌آوردهای مبارزه علیه آن همچنان بصورت یک مساله لاینحل باقی مانده است.

البته، با وجود اینکه ترکیب مادی چهار وجه ستم بر زن در یک وحدت پیچیده سبب موقعیت زنان است، ولی ممکن است هر یک از این وجوه در مقطع تاریخی مشخص به درجه متفاوتی از رشد رسیده باشند. بنابر این، برای درک وحدت این وجوه و اینکه چگونه می‌شود در شرایط مختلف این وحدت تغییر کند، باید هر یک از این وجوه را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

وجوه کلیدی موقعیت فرودست زنان را می‌توان به چهار دسته زیر تقسیم کرد:

۱- تولید، ۲- بازتولید و اجتماعی کردن اطفال، ۳- کار خانگی، ۴- روابط جنسی و ستم جنسی.

۱- تولید:

تقسیم کار مبتنی بر اختلاف بیولوژیکی بین زن و مرد بصورت امری لازم در طول تاریخ جلوه‌گر شده است و اینطور وانمود شده که زن بدلیل قدرت فیزیکی کمتر از مرد، سودمندی کمتری در تولید دارد. اختلاف بیولوژیکی بدلیل دیگری نیز در تقسیم جنسی کار در ادوار مختلف اثر داشته است. بدین معنی که زن در مدتی از دوران بارداری- اش و شیردادن به بچه نمی‌تواند در تولید شرکت کند. سرمایه‌داری از این عوامل سوءاستفاده کرده و او را از حیطة تولید، البته، صرفاً در آنجائیکه منفع‌اش بوده، کنار گذاشته است. بعبارت دیگر، سرمایه‌داری، علیرغم این باصطلاح ضعف فیزیکی، زنان را هر جا که منفع‌اش بوده



۴- ایدئولوژی

در اینجا لازم است به نقش ایدئولوژی در خانواده مختصراً بپردازیم: بازتولید ستم بر زن جنبه ایدئولوژیک هم دارد. نقش ایدئولوژی در بازسازی نقش‌های مردانه و زنانه اهمیت زیادی دارد. این ایدئولوژی حاکم از طریق نهادهای اجتماعی تولیدکننده‌ی آن مرتباً بازسازی و تبلیغ می‌شود و خانواده یکی از این نهادهاست. ایدئولوژی توجیه کننده‌ی خانواده، جنسیت و نقش‌های مردانه و زنانه را به سادگی نمی‌توان مثلاً از طریق انقلاب فرهنگی از بین برد. برای این منظور انقلاب اجتماعی لازم است.

ساختمان جنسی خانواده و ایدئولوژی که آنرا توجیه می‌کند و ارزش‌هایی که از این طریق ایجاد می‌شود، نه تنها به دلیل ارتباطشان با ستمکشیدگی زنان اهمیت دارند، بلکه در پروسه آگاهی طبقه کارگر نیز نقش اساسی ایفا می‌کنند. با بازکردن مساله و بحث در باره‌ی آن در طبقه کارگر، کل طبقه می‌تواند به ستم جنسی که به زنان اعمال می‌شود پی ببرد.

جنبش مارکسیستی باید رفتار جنسی را مطالعه کند و درباره‌اش نظر دهد، زیرا سرمایه‌داری در پروسه اجتماعی کردن نسل جدید رفتار جنسی را نیز آنطور که می‌خواهد شکل می‌دهد. باین ترتیب که نقش والدین را در خانواده تعیین کرده و به زنان نقش منفعل و به مردان نقش فعال می‌دهد، و به این طریق نوع خاصی از کارگر را بازتولید می‌کند.

باید علیه این رفتار جنسی که توسط جامعه سرمایه‌داری تحمیل می‌شود، مبارزه کرد. در این حوزه است که ایدئولوژی خانواده تقویت می‌شود. در بررسی اینکه چرا زنان همیشه تحت ظلم و ستم بوده‌اند و



نویسد می‌دهد، ولی روابط تولید سرمایه‌داری امکان اجتماعی این کار را تهدید می‌کند و به سادگی می‌تواند اثر آنرا معکوس کند.

با وجود اینکه امروزه در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری زنان بسیاری در تولید شرکت دارند، در مجموع آنها اکثراً به کارهای حاشیه‌ای در تولید و بخشهایی از آن که نیاز به تخصص ندارد رانده شده‌اند و از بخشهایی حذف شده‌اند. عامل تحصیل در این زمینه خیلی اهمیت دارد. امروزه تعداد زنان تحصیلکرده براتب از تعداد مردان پائین‌تر است. تقاضا برای کار مساوی باید با تقاضا برای سیستم تحصیلی برابر همراه باشد. بعنوان مثال بنا به گفته‌ی ژولیت میشل: در انگلیس تعداد دختران دانشجوی دانشگاه به همان نسبت دهه ۱۹۲۰ باقی مانده است. در ارتباط با شرکت زنان در اشتغال و نقش آنان در خانواده باید گفت که اشتغال زن در اجتماع نقش شناخته شده مرد و زن در خانواده را تغییر نمی‌دهد.

اگر بخواهم جمع‌بندی کنم، سرمایه‌داری بدلائیل زیر سعی بر آن دارد که جلوی شرکت وسیع زنان در تولید را بگیرد: ۱- چون بازتولید نیروی کار زن بدلیل اینکه باردار می‌شود و نمی‌تواند مدتی در تولید شرکت کند، از بازتولید نیروی کار مرد گرانتر تمام می‌شود، سرمایه‌داری ترجیح می‌دهد زن را در خانه نگهدارد و از نیروی کار مرد استفاده کند و گر نه برای سرمایه‌داری فرقی نمی‌کند چه جنسی ارزش اضافی تولید کند. ۲- بدلیل بحرانی که سرمایه‌داری با آن روبروست و بدلیل روزافزون شدن تعداد بیکاران، سرمایه‌داری تلاش می‌کند که با استفاده از القاب پر افتخار "مادر" و "زن خانه‌دار" بخش عمده بیکاری در سطح جهان را پنهان سازد. بهمین دلیل سعی می‌کند مبارزات زنان و خواسته‌های آنان را مخدوش کند - از جمله اجتماعی کردن کار خانگی، پرورش کودکان و ایجاد امکانات عمومی رایگان که زنان را از کار خانگی می‌رهاند و به دسته تقاضاکنندگان برای کار می‌افزاید. ۳- کار بدون مزد زنان در خانه ارزانترین راه بازتولید نیروی کار است. پرداخت مزد بیشتر به کارگران برای خرید خدماتی که در خانه توسط زنان انجام می‌شود، سهم کارگران از محصول اجتماعی را افزایش می‌دهد که در مجموع بنفع سرمایه نیست.

در تولید شرکت داده، ولی به اتکای همین بهانه آنها را از بخش دیگری از تولید کنار گذاشته است. ضعف فیزیکی زن در طول تاریخ به هیچوجه مانع شرکت زنان در انجام کارهای سخت خارج از خانه نشده است. از این بگذریم که نگهداری از شوهر و پرورش فرزندان، خود از کارهای سخت است.

موانع اجتماعی بر سر کار زنان که به اتکای ظرفیت بیولوژیکی زنان اعمال می‌شود، نقش مهمی در تحت سلطه قرار گرفتن زنان بازی کرده است. چنانکه بنا به نظر ژولیت میشل: در جوامع بدوی سودمندی کمتر زنان در امور شکار عنوان شد. در تمدن‌های پیشرفته نیز دوباره قدرت فیزیکی کمتر زنان در ارتباط با تولید نشان داده شد و زنان برای ساختن شهرها و شرکت در جنگ نامناسب تشخیص داده شدند. ولی با مراحل اولیه صنعتی‌شدن تولید، لزوم شرکت زنان در تولید یکبار دیگر مهم جلوه داده شد.

مارکس در این باره می‌گوید: "این دوره، دوره‌ی بکار گرفتن کارگرانی با قدرت فیزیکی کمتر و آنهایی است که رشد بدنی‌شان کامل نشده و اندامی قابل انعطاف‌تر دارند". بنا بر این استفاده از کار زنان و کودکان اولین امری بود که سرمایه‌داری که ماشین را در تولید بکار گرفتند، مفید یافتند.

ضعف اجتماعی براتب بیش از ضعف فیزیکی باعث رانده شدن زنان از بازار کار اجتماعی شده است. اگر فقط ضعف فیزیکی مانع انجام کارهای سخت بدنی بود، پیشرفت تکنولوژی و عدم لزوم انجام کارهای سخت فیزیکی می‌باید باعث آزادی زنان می‌شد. انگلس در این مورد می‌گوید: "اولین کار برای آزادی زنان بازگشت آنان به صنعت عمومی است و این تنها از طریق صنعت پیشرفته مدرن ممکن شده است. امری که نه تنها به زنان اجازه شرکت در تولید را به مقیاس وسیع می‌دهد، بلکه عملاً کار خانگی را به صنعت عمومی تبدیل می‌کند."

در سرمایه‌داری، اما، ممکن است ماشینی‌شدن صنعت به بیکاری روزافزون که زنان را همراه با مهاجرین از بازار کار می‌راند، منجر شود. آنچه در این زمینه مهم است رابطه‌ی بین نیروهای اجتماعی و تکنولوژی است و نه فقط پیشرفت تکنولوژی، امروز پیشرفت تکنولوژی امکان تکنیکی از بین بردن مشخصه فیزیکی بین زن و مرد در تولید را



۲- بازتولید و اجتماعی کردن فرزندان

در بیان ارتباط بین تولید و بازتولید باید گفت که نه تنها بهانه‌ی ضعف فیزیکی بلکه واقعیت نقش تولید فرزندان باعث عدم شرکت وسیع زنان در تولید شده است - که البته نباید بشود. بنا به ایدئولوژی سرمایه‌داری، پرورش فرزندان و خانه‌داری کار طبیعی زنان است و این نظریه بدلیل جهانگیربودن خانواده بعنوان یک اصل زندگی بشر تقویت شده است. خانواده هم بازتولید نیروی کار خود و هم بازتولید روابط تولیدی جامعه را بعهده دارد و نقش زن در این زمینه اساسی است. کاربرد

بیولوژیکی زن برای مادر شدن یک واقعیت است ولی از این واقعیت نقش فرودست زن در خانواده تعیین و بر آن صحنه گذاشته می‌شود. بچه‌داری تا زمانی که حیطة تولید از محیط خانه کاملاً جدا نشده بود، مانع شرکت مستقیم زنان در تولید نشد و این وظائف توسط زن و مرد مشترکاً انجام می‌گرفت. ولی با جدائی مراکز تولید از خانه‌ها نیاز به خارج شدن از خانه‌ها برای شرکت در تولید اجتماعی بوجود آمد و این با پرورش فرزندان به شکل سنتی‌اش در تضاد افتاد.

در اوائل دوران سرمایه‌داری کار مزدوری زنان، خانواده را در معرض فروپاشی قرار داد. در آن زمان رشد تکنولوژی آموزش حرفه‌ای نیروی کار جدید (فرزندان) را در محیط خانه غیر ممکن کرد و سرمایه‌داری قسمتی از پرورش کودکان یعنی سوادآموزی و حرفه‌آموزی را بدلیل اینکه بازدهی بیشتر نیروی کار را در آینده تضمین کند، بعهده گرفت. اما سرمایه‌داری برای نگهداری جسمانی از فرزندان از فرهنگ ماقبل سرمایه‌داری که بر طبق آن نیروی کار زن صرف انجام این کار می‌شد، استفاده کرد و از این طریق، کار نگهداری از فرزندان را بطور رایگان برای خود تمام کرد. به این ترتیب است که می‌بینیم با وجود اینکه امکانات بشر برای پاسخگویی به نیازهایش رشد زیادی کرده‌اند، پرورش خود انسان هنوز به ابتدائی‌ترین شکل صورت می‌گیرد و سرمایه‌داری با ممانعت از تحول این بخش از تولید مانع تکامل جامعه شده است.

مناسب بودن زن برای اجتماعی کردن پرورش فرزندان از خصوصیات فیزیولوژیکی‌اش مثل شیردادن و عدم قدرت گاه به گاه او در انجام کارهای بدنی سخت منتج می‌شود. در این رابطه باید گفت که این خصوصیات فیزیولوژیکی نباید باعث این نتیجه‌گیری شود که اجتماعی کردن پرورش فرزندان نمی‌تواند توسط شخص یا اشخاص دیگری انجام شود.

نکته دیگری که در بازتولید باید متذکر شد این است که از طریق پیشرفت علمی در جلوگیری از حاملگی شیوه بازتولید سرانجام می‌تواند تغییر شکل پیدا کند، به نحوی که زنان در بازتولید فرزندان امکان انتخاب داشته باشند. با استفاده از راه‌های جلوگیری از بارداری، که البته هنوز حتی در جوامع پیشرفته هم به مقیاس نابرابری وجود دارد، مفهوم نزدیکی جنسی از تولید بچه جدا می‌شود و این امری بسیار مهم است. البته اینرا هم باید گفت که مقیاس بازتولید حتی در کشورهای سرمایه‌داری که امکان استفاده از وسائل جلوگیری از بارداری را دارند، لزوماً پائین نیامده است.

بنا به نظر ژولیت میشل در کتاب "Women's Estate" در آمریکا در صد تولید؟؟؟؟ در سالهای اخیر بطور ناگهانی بالا رفته، چنانچه در صد حاملگی در آمریکا حتی از بعضی از کشورهای جهان سوم مثل هندوستان و پاکستان و برمه بیشتر بوده است. این امر نشان دهنده استحکام ایدئولوژی خانواده در این اجتماع است.

اجتماعی کردن

در ارتباط با اجتماعی کردن پرورش فرزندان باید گفت که سرنوشت بیولوژیکی زن بعنوان مادر بصورت امری درمی‌آید که مشخص‌کننده‌ی نقش او در این مورد است. و از طریق بزرگ کردن فرزندان است که زن تعریف اصلی اجتماعی‌اش را بدست می‌آورد. مناسب بودن زن برای اجتماعی کردن پرورش فرزندان از خصوصیات فیزیولوژیکی‌اش مثل شیردادن و عدم قدرت گاه به گاه او در انجام کارهای بدنی سخت منتج می‌شود. در این رابطه باید گفت که این خصوصیات فیزیولوژیکی نباید باعث این نتیجه‌گیری شود که اجتماعی کردن پرورش فرزندان نمی‌تواند توسط شخص یا اشخاص دیگری انجام شود.

تکیه بر این نکته که چند سال اول زندگی، شکل اصلی شخصیت انسان را می‌سازد، به درجه دانائی زن و قدرت نگهداری او مرتبط می‌شود و چنین وانمود می‌گردد که فرزند به محبت و گرمی و رابطه مداوم با مادر احتیاج دارد. اینکه اجتماعی کردن پرورش فرزندان



بعنوان یک عامل برای آزادی زن در نظر گرفته شود، از اهمیت بسیار برخوردار است. بالا رفتن آگاهی در مورد اهمیت اجتماعی کردن بجای اینکه به ترسیم نقشهای کلاسیک مادری بیانجامد باید آنها را مورد بررسی مجدد قرار دهد. در این بررسی باید توجه خود را به سعی در تغییر روابط اجتماعی قبول شده‌ای که بر خانواده و در چارچوب آن به زن تحمیل شده معطوف کنیم. ایدئولوژی حاکم بر خانواده امروزه این است که شکل خانواده باید مرکب از

زن و مرد و فرزندان باشد و اینطور وانمود شده که این تنها فرم موجود است. در صورتیکه همین امروز هم اشکال دیگری از خانواده وجود دارد.

۳- کار خانگی

بحث‌های زیادی در باره کار خانگی و در جهت درک رابطه آن با سرمایه شده است. مسئولیت کار در خانه همیشه با زنان است. حتی در صورت داشتن کار خارج از خانه زنان باید به نحوی ترتیب انجام هردو کار را بعهده بگیرند. معمولاً شرکت زنان در بازار کار وقتی امکان می‌یابد که انجام مسئولیت خود را در خانه تضمین کنند. این مساله بخصوص در کشورهایی مثل شوروی و کشورهای اروپای شرقی، یعنی در جاهائیکه امکانات زنان برای شرکت در بازار کار گسترش یافته ولی این گسترش بهمان اندازه آزادی آنها را به همراه نداشته است، وجود دارد.

کار خانگی که در قبالتش مزد دریافت نمی‌شود، برای بازتولید نیروی کار انسان ارزش‌های مصرفی ایجاد می‌کند. این کار برای پروسه تولید سرمایه‌داری ضروری و جزئی از پروسه تولید اجتماعی است. ولی، از آنجا که بصورت خصوصی انجام می‌گیرد و در بازار مبادله نمی‌شود، بنابر این از نظر سرمایه‌داری بی‌ارزش است. یعنی خارج از قوانین ارزش سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و در واقع نوعی از کار ماقبل سرمایه‌داری است.

هر گونه رابطه‌ی جنسی خارج از این کانون خانواده، فساد اخلاقی محسوب می‌شود. از این طریق است که جوانان هنوز تحت نوعی سرکوب جنسی هستند که اثرات روانی ترس و عدم اعتماد بنفس و غیره را در این زمینه بر ایشان به همراه دارد. چنانچه تجربه‌ی جنسی از روابط تولید و بازتولید و مالکیت جدا شود، می‌تواند به یک آزادی حقیقی جنسی منجر شود.

جنبه اساسی دیگر کار خانگی این است که به سرمایه‌داری امکان استفاده سودمند از نیروی کار زنان در صنعت را می‌دهد. زنان، بدلیل شرایط شان در خانواده و برای رهائی از این شرایط، تن به کار ارزان در صنعت می‌دهند. نکته مهم دیگر در اینجا این است که این موقعیت در عین حالیکه امکان استقلال اقتصادی برای زنان ایجاد می‌کند، بدلیل اینکه دائمی و همگانی نیست، شرایط انفجارپذیری را برای زنان به همراه دارد.

هنوز خانواده بعنوان یک واحد اجتماعی متکی بر انقیاد و سلطه نقش موثری در تثبیت ایدئولوژی طبقه حاکم، تداوم ستم جنسی بر زنان و جداکردن تولیدکنندگان از یکدیگر بازی می‌کند. کار خانگی بی‌کاری بخش عظیمی از نیروی فعال اجتماع را مخفی نگه می‌دارد و بطور غیر مستقیم نقش موثری در افزایش درآمد ملی سرمایه‌داری و نرخ ارزش اضافی بنفع سرمایه‌داران ایفا می‌کند.

مبارزه برای اجتماعی کردن کار خانگی (ایجاد رستوران‌های عمومی، مهد کودک‌ها، رختشوی‌خانه‌های رایگان) مبارزه‌ای است که زنان با شرکت فعال در آن و پیشبرد هر یک از خواسته‌هایشان ضربه‌ای بر نظام سرمایه‌داری وارد می‌کنند. تا زمانی که کار خانگی بعنوان تولید خصوصی و تحت مسوولیت زنان باقی بماند، آنها بار سنگین دو کار را بدوش خود خواهند کشید. پس باید برای تبدیل تولید خصوصی کار خانگی به تولید اجتماعی مبارزه کرد.

۴- روابط جنسی و ستم جنسی بر زنان

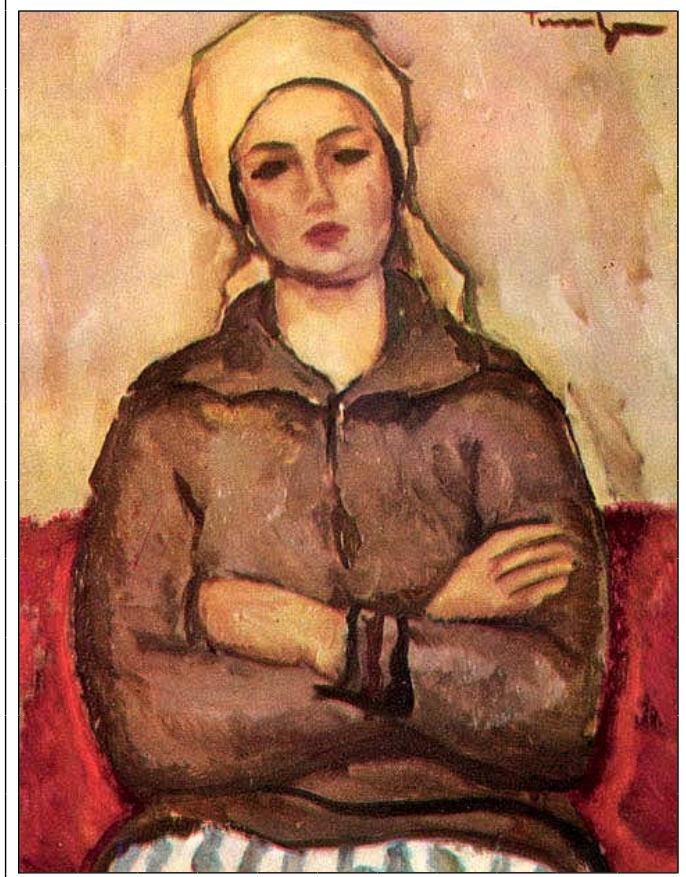
تبعیض جنسی علیه زنان یک امر تاریخی است. در طول تاریخ زنان به صورت سمبل سکس در نظر گرفته شده‌اند. این واقعیت را می‌توان حتی در جوامع اولیه، قبل از تثبیت خانواده‌ی پدرسالار نیز مشاهده



دست داد و زنانی که وارد بازار کار شدند استقلال نسبی از خانواده خویش پیدا کردند و این خود قدم بزرگی در تصمیم گیری آنها برای نزدیکی با مرد دلخواهشان بود.

پیدایش روش‌های مدرن جلوگیری از بارداری نیز تحول بزرگی در روابط بین زن و مرد ایجاد کرد، زیرا همیشه ترس از حاملگی مانع اقدام آزادانه زن برای نزدیکی با مرد بود. برای اولین بار بعد از قرن‌ها برقراری روابط جنسی بین زن و مرد می‌تواند بر اساس علاقه صورت گیرد. ولی از آنجایی که تنها کانون رسمی عشق خانواده است، هر گونه رابطه‌ی جنسی خارج از این کانون، فساد اخلاقی محسوب می‌شود. از این طریق است که جوانان هنوز تحت نوعی سرکوب جنسی هستند که اثرات روانی ترس و عدم اعتماد بنفس و غیره را در این زمینه بر ایشان به همراه دارد. چنانچه تجربه‌ی جنسی از روابط تولید و بازتولید و مالکیت جدا شود، می‌تواند به یک آزادی حقیقی جنسی منجر شود.

در خاتمه بگویم همانطور که قبلا هم گفته شد برخورد به چهار وجه ریشه‌های ستمکشیدگی زنان عملا به معنی سیستم مرتبط خواسته‌ها است و نمی‌تواند جداگانه در نظر گرفته شود. خانواده امروزی به شکل ترکیبی از وجود سه گانه، جنسی، بازتولیدی و اجتماعی‌کننده (دنیای زن) که با تولید (دنیای مرد) گره خورده بچشم می‌خورد. این درست است که تغییر این شکل نهایتا به عامل اقتصاد و تغییر روابط تولیدی جامعه (انقلاب سوسیالیستی) مرتبط است و در پرتو این ارتباط ما باید شرکت همگانی زنان در صنعت عمومی را خواستار باشیم. ولی نباید اهمیت عمده را منحصر به عامل اقتصاد بدهیم. خواسته‌های اقتصادی باید با خط مشی سیاسی مرتبط به سه عامل دیگر همراه باشد. از نظر اقتصادی ما باید خواستار امکان کار مساوی برای زن و مرد باشیم. در حال حاضر زنان شاغل اکثرا عهده‌دار مشاغل حاشیه‌ای و غیرحرفه‌ای مثل گارسون، آرایشگر، نظافتچی، ماشین‌نویس و غیره هستند. طبق آمار ژولیت میشل در کتاب "Women's Estate" فقط ۲ درصد زنان عهده‌دار مشاغل مدیریت و سازماندهی و کمتر از ۵ درصد هزارعده‌دار کارهای حرفه‌ای هستند. زنان از مزایای اتحادیه‌های ضعیفی برخوردارند و حتی در موارد نادر انجام کار مساوی، حقوقی کمتر از مردان دریافت می‌کنند. بطور کلی باید گفت که ستمکشیدگی زنان با مفهوم خاص "ستم" تنها



کرد. بعنوان مثال می‌توان به مساله زن‌ربائی و معاملات بر سر زنان و مجازات سخت زنان "زناکار" در دوران کهن که انگلس در کتاب منشاء خانواده ذکر کرده اشاره کرد. در این کتاب، انگلس به مجازات زنان زناکار در دوران یارگیری اشاره می‌کند. یعنی حتی در دورانی که زن و مرد می‌توانند به آسانی از یکدیگر جدا شوند، ستم جنسی بر اغلب زنان اعمال می‌شد. چه به آنان که در قبال پول و بالاچار با مرد همبستر می‌شوند و چه آنان که لذت جنسی در زندگی‌شان مطرح نبوده و تنها منظور از همبسترشدن، باردار شدنشان باشد.

واحد مهمی که در طول تاریخ، ستم جنسی در آن بر زن وارد شده، خانواده است. در این واحد است که مالکیت بر زن بصورت یک مالکیت خصوصی مطرح شده است. مارکس چنین گفته است که ازدواج یک شکل از مالکیت خصوصی است. اقتصاد سرمایه‌داری تحولاتی در نظام خانواده ایجاد کرده که باعث تغییرات اساسی در سرکوب جنسی زنان گشته است. با درهم شکستن اقتصاد بسته‌ی جامعه ماقبل سرمایه‌داری، بقاء خانواده و کنترل شدید بر چگونگی ازدواج اهمیت خود را از

در جامعه سرمایه‌داری مطرح می‌شود و در جوامع ماقبل سرمایه‌داری نابرابری امری طبیعی جلوه کرده و چون امکان رفعش هم وجود ندارد، طبیعی هم پذیرفته می‌شود. در جوامع ماقبل سرمایه‌داری، کمبودهای طبیعی و تکنیکی ناشی از رشد ناچیز نیروهای مولده زمینی مادی نابرابری است. در حالیکه در سرمایه‌داری با وجود اینکه امکان تکنیکی رفع نابرابری بوجود می‌آید، سرمایه‌داری نمی‌تواند به برابری و آزادی تحقق بخشد. سرمایه‌داری خانواده را در خدمت خود گرفته و باعث شده که در روابط تولیدی و مناسبات اجتماعی ریشه بدواند. سیستم سرمایه‌داری و تبعیضات ناشی از آن، ریشه اجتماعی دارد و نه تکنیکی و بهمین دلیل تنها می‌تواند از طریق یک انقلاب اجتماعی یعنی انقلاب سوسیالیستی از بین برود. انقلاب سوسیالیستی باید در دوره انتقالی ضمن تغییرات در مالکیت، در حوزه توزیع و مصرف هم تغییرات جدی ایجاد کند و چون استفاده از این حوزه از طریق خانواده صورت می‌گیرد، چنانچه تبعیضات در خانواده رفع نشود، کنترل دموکراتیک تولیدکنندگان بر توزیع و مصرف هم عملی نخواهد بود.

تا زمانیکه خانواده وجود دارد، توزیع از طریق آن انجام می‌گیرد. انقلاب سوسیالیستی مبارزه‌اش را حول محور اجتماعی کردن نگهداری و پرورش فرزندان و کار خانگی، ایجاد مهد کودک‌های رایگان، غذاخوری‌های عمومی، تساوی اقتصادی، حقوقی و آموزشی و مبارزه توده‌ای و مستقل زنان سازمان می‌دهد. در واقع اگر جنبش توده‌ای زنان نباشد، خود انقلاب سوسیالیستی نیز انجام نمی‌شود. همانطور که برای به ثمر رسیدن جنبش طبقه کارگر یک حزب انقلابی لازم است تا بتواند منافع کل طبقه را نشان دهد، در جنبش زنان هم وجود حزب انقلابی برای تحقیق استراتژی انقلابی و از بین بردن ریشه‌های ستمکشیدگی زنان ضروری است. ولی حتی بعد از به ثمر رسیدن انقلاب سوسیالیستی، تشکل‌های مستقل زنان لازم‌اند تا در پیشبرد حل مساله ستمکشیدگی زنان که ریشه‌ای دیرینه دارد، عمل کنند و لزوم بالا بردن سطح فرهنگ و تحصیل زنان و توسعه‌ی شرایط مادی آنها را نشان دهند.



گذشته، حال و آینده
رونق و بحران در اقتصاد جهانی:*

رابرت برنر

ترجمه: نرگس مُشار

هدف من در این سخنرانی این است که تصویری به دست بدهم که اقتصاد آمریکا و جهان در چه وضعیتی قرار دارد و دارد به کجا می‌رود. به این منظور دوران حاضر را با تأکید هر چه بیشتر بر وضعیت کنونی مورد بررسی قرار می‌دهم: نخست چشم‌انداز بلند مدت، سپس چشم‌انداز میان مدت و سرانجام چشم‌انداز کوتاه مدت را بررسی خواهیم کرد.

چشم‌انداز بلند مدت تمامی دوران پس از جنگ جهانی دوم - از پایان سالهای ۱۹۴۰ میلادی - تا زمان حال را در بر می‌گیرد. در این قسمت بردوره‌ی طولانی رکود اقتصادی که از سال ۱۹۷۳ در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری آغاز شد، به دلیل تاثیر فراوانش بر وضعیت کنونی، تأکید شده است.

چشم‌انداز میان مدت از اوایل دهه هشتاد میلادی آغاز می‌شود؛ یعنی زمانی که اقتصاد جهانی به سمت نئولیبرالیسم سوق یافت و اقتصاد آمریکا نیز دستخوش بهبود اقتصادی عظیم ولی نهایتاً کوتاه مدتی شد که از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ به طول انجامید.

و بالاخره، چشم‌انداز کوتاه مدت که از سال ۱۹۹۵ تا زمان حال یعنی دوره‌ی اقتصاد بادکنکی موجود را شامل می‌شود. ابتدا نیمه دوم دهه‌ی

